

The Political and Economic Independence of the Rostam Dynasty and a Violation of the Oriental Despotism Discourse Theory

Ali Mohammadi*

Seyed Arsalan Bahari Saghalak Sari**

Abstract

Oriental despotism is one of the most important approaches and theories through which some western thinkers have viewed the mythological, political, economic and cultural events in the east. According to this theory, in Asian societies, due to geographical factors, water shortage, and rural dispersion, the state or government, has turned into an unrivaled political institution of a more powerful force than the society via eliminating all social structures and institutions, including independent aristocracy. However, the actions of the Rostam dynasty in the Shahnameh, which is probably a reflection of the Parthian aristocracy's attempts, confirm that this dynasty, taking advantage of their strong political and economic base, played an effective role in limiting and balancing power. In fact, as the findings of this study show, the Rostam dynasty gained political independence via appointing kings in critical situations and assisting the kings with an independent and equipped army. Also, this dynasty enjoyed economic independence

* Professor, Department of Persian Language and Literature, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran,
(Corresponding author), a.mohammadi@basu.ac.ir

** PhD Candidate of Persian Language and Literature, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran,
arsalan_bh@yahoo.com

Date received: 17/07/2022, Date of acceptance: 05/11/2022



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

through dealing with independent trade and peasant affairs and gaining abundant wealth in various ways, such as the spoils of war, etc.

Keywords: Oriental despotism, Class, Rostam dynasty, Political independence, Economic independence.

استقلال سیاسی و اقتصادی خاندان رستم و نقضی بر نظریهٔ گفتمان «استبداد شرقی»

علی محمدی*

سید ارسلان بهاری**

چکیده

«استبداد شرقی» یکی از مهم‌ترین رویکردها و نظریه‌هایی است که تا کنون برخی از اندیش‌مندان غربی، از دریچه‌ی آن به روی داده‌های اسطوره‌ای، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در شرق، نگریسته‌اند. براساس این نظریه، دولت، یا حکومت، در جوامع آسیایی، به دلیل عوامل جغرافیایی، کم‌آبی و پراکندگی روستاها، به مثابه‌ی یک نهاد بی‌رقیب سیاسی با حذف همه‌ی ساخت‌ها و نهادهای اجتماعی، از جمله اشراف مستقل، به صورت نیروی قدرت‌مندتر از جامعه درآمده، است؛ اما، اقدامات خاندان رستم در شاهنامه که احتمالاً بازتابی از تجسم کوشش و تلاش طبقه‌ی اشراف اشکانی است، مؤید این مسئله است که این خاندان، با بهره‌مندی از پایگاه قدرت‌مند سیاسی و اقتصادی‌شان، نقش مؤثری را در تحدید و توزیع قدرت داشتند؛ در واقع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که خاندان رستم با تعیین پادشاه در مواقع حساس و یاری‌رساندن به شاهان با ارتش مستقل و مجهز، از استقلال سیاسی و همچنین با پرداختن به امور مستقل بازرگانی و دهقانی و کسب ثروت فراوان از روش‌های مختلف مانند غنایم جنگی و...، از استقلال اقتصادی نیز برخوردار بودند.

* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران (نویسندهٔ مسئول)،

a.mohammadi@basu.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، همدان، ایران،

arsalan_bh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۴



کلیدواژه‌ها: استبداد شرقی، طبقه، خاندان رستم، استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی.

۱. مقدمه

بحث از استبداد شرقی به دوران تقسیم‌بندی جهان به یونان و بربر برمی‌گردد، ارسطو در کتاب «سیاست» ضمن بحث درباره طبیعی بودن بندگی و بردگی، غیر یونانیان را به طور ذاتی بنده و برده و یونانیان را به طور طبیعی ارباب و سرور معرفی می‌کند، لذا، به زعم وی، غیر یونانیان حکومت استبدادی را بدون اعتراض، می‌پذیرند. (رک. رحمانیان، ۱۳۸۲: ۳۹۲ و موقن، ۱۳۷۳: ۳۰۲). بعد از ارسطو، از قرن شانزدهم میلادی به بعد، متفکران و فلاسفه اروپایی دیگری، مانند ماکیاولی، فرانسیس بیکن، برنیه، منتسکو، آدام اسمیت، هگل، مارکس و ویتفولگ، بحث از استبداد در جوامع آسیایی را با رویکردهایی، به نسبت، مشابه، مورد مذاقه، قراردادند.

برای اولین بار، ماکیاولی تفاوت ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی اروپا و آسیا را در قرن شانزدهم مطرح کرد. او با بررسی ساختار سیاسی امپراطوری عثمانی و مقایسه آن با رژیم سلطنتی اروپا، قائل به دو نوع حکومت شد: «یکی «سلطنت عثمانی» که آن نوعی از حکومت است که مردم همه بندگان پادشاه‌اند و وزرا در سایه مرحمت و رخصت شاه، در اداره‌ی حکومت شرکت، دارند، و دیگری «حکومت فرانسه» که به گونه‌ی اشرافی اداره می‌شد؛ در این نوع حکومت، افراد جایگاه والای خود را در سایه مرحمت شاه به دست، نیآورده‌اند، بلکه آن را از نیاکانشان به ارث برده‌اند.» (ماکیاولی ۱۳۷۴: ۵۵-۵۶). فرانسیس بیکن و دیگر طرفداران این نظریه نیز همانند ماکیاولی، تفاوت امپراطوری عثمانی با اروپا را در فقدان طبقه‌ی اشراف، دانستند و معتقد بودند؛ هر کجا که پادشاه ستمگر و خونریز وجود داشته، طبقه‌ی اشراف، شکل، نگرفته‌است. (رک. موقن، ۱۳۷۳: ۳۰۸).

علاوه بر ضعف‌های نظریه‌ی استبداد شرقی در تحلیل جوامع آسیایی، از جمله اروپامحوری، مطلق‌گرایی و محدود کردن ساختار جوامع آسیایی به حکومت عثمانی و برجسته کردن نقش پادشاه، می‌توان به عدم توجه به نقش اشراف و طبقه‌ی آریستوکرات، به‌عنوان مهم‌ترین ایراد، این نظریه، اشاره کرد.

به اعتقاد برخی در نظام طبقاتی شاهنامه که به چهار طبقه‌ی روحانیان، ارتشیان، کشاورزان و گله‌داران و صنعت‌کاران، تقسیم، می‌شود، از طبقه‌ی اشراف و پادشاهان خبری، نیست. به این سبب که در سراسر شاهنامه، جای‌گاه شاه و موبد از یک‌دیگر باز شناخته شده و دور از باور، است که فردوسی نظام شاهنشاهی و اشراف را در طبقه‌ی روحانیان، جای داده باشد. (رک. محمدی،

۱۳۹۶: ۲۷). با فرض صحیح بودن این مسئله که طبقه‌ی اشراف در طبقه‌ی روحانیان جای نگرفته‌اند؛ اما چنانکه بویس و دیگر مورخان عصر پارت، اظهار، می‌کنند؛ برخی از دلاوری‌ها و قهرمانیهای شاهان و شاهزادگان پارتی با سروده‌ها و مرثیه‌های گوسان‌ها به طور غیرمستقیم به بخش کیانی شاهنامه و در قالب اقدامات خاندان رستم، راه یافته‌اند. (رک. بویس، ۱۳۶۹: ۷۶۳-۷۶۲؛ سرکاراتی، ۱۳۹۸: ۳۶؛ پور شریعتی، ۱۳۹۷: ۳۷؛ بروسیوس، ۱۳۹۶: ۱۴۴؛ گازرانی، ۱۳۹۶: ۵۸-۵۹؛ مشکور، ۱۳۵۵: ۴۸۷؛ فرای، ۱۳۹۶: ۲۸۸؛ بیوار، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

در مشاجره‌ای که میان رستم و اسفندیار بر سر تبارشان رخ می‌دهد، اگرچه اسفندیار می‌کوشد برتری‌اش را به عنوان یک پهلوان شاهزاده، با ستایش تبار خاندانش و نکوهش کردن نژاد رستم، به اثبات رساند؛ اما رستم علاوه بر ذکر تبار خویش، با برشمردن اقدامات و هنر خویش نشان می‌دهد: «اگرچه در پناه شاهان بوده؛ اما شاهان نیز در پناه او به پادشاهی رسیده‌اند.» (محمدی، ۱۳۹۶: ۲۹). کارکردهای جهان پهلوانان در شاهنامه نیز تنها به جنگاوری، محدود نمی‌شود. چنانکه حیدری‌نیا می‌گوید: «پهلوانان در دوره اساطیری، نقش وزیر و مشاوره‌ی شاه را هم برعهده دارند و در تصمیم‌گیری‌ها، شاه را از خطر برحذر داشته و به این واسطه تخت و کلاه کشور را از آفت مصون می‌دارند.» (حیدری‌نیا، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۲).

به طور کلی، در شاهنامه و حماسه‌های سیستان، مشارکت فراوان خاندان رستم در مسائل حکومتی و اقتصادی، حاکی از تعدیل و توازن قدرت شاهی و قدرت گرفتن خاندان رستم در قالب طبقه‌ی اشراف است؛ امری که آن را در نقطه مقابل نظریه استبداد شرقی قرار می‌دهد.

این پژوهش، ضمن ایجاد تردید، در استبداد شرقی، آن هم، به گونه‌ای مطلق، با توجه به نقش خاندان رستم، در بخش کیانی شاهنامه، مدعی، است که تعریف استبداد شرقی، در حبابی، شکل گرفته که گزاره‌های به نسبت متقن، در شاهنامه، به سادگی، آن را، می‌شکند و بنابر آن گزاره‌ها، پذیرش این تلقی از تعریف و بخش‌بندی از طبقه، به سبب‌هایی، از اطلاق و بستگی، درمی‌آید؛ هم‌چنین، می‌کوشد که به این پرسش، پاسخ، دهد که چگونه پایگاه سیاسی و اقتصادی خاندان رستم، مانع از مرکزگرایی و حکومت خودرایی (despotism)، گردیده، است.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون مقالات بسیاری به مباحث «طبقه» و «استبداد» در بخش‌های مختلف شاهنامه، اشاره کرده‌اند، اما هیچ کدام از این مقالات، به آسیب‌شناسی و نقد نظریه‌ی استبداد شرقی از مفهوم «طبقه»، با توجه به استقلال سیاسی و اقتصادی خاندان رستم نپرداخته‌اند؛ در واقع،

عمده‌ی آثار مربوط به مبحث «طبقه» در شاهنامه، به طبقه‌بندی جمشید و تحلیل آن با روایت زندگی فردوسی، پرداخته؛ بی‌آنکه به دیگر مصادیق طبقه‌بندی اجتماعی که در روساخت یا ژرف‌ساخت داستان‌های شاهنامه وجود دارد، توجه ویژه‌ای کنند. (رک. قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۵۸). کسانی چون حصوری (۱۳۸۸). و شاملو (۱۳۶۹: ۹). به بحث از «طبقه» در داستان ضحاک پرداخته‌اند و معتقدند ضحاک نماینده‌ی توده‌ی مردمی است که فردوسی یا تدوین‌گران داستان‌ها در روزگاران پیش از او، بر بنیان منافع طبقاتی خود، ماهیت ضحاک را محو کرده‌اند. مقاله‌ی دیگری با عنوان «تحلیل گفتمان طبقه بندی اجتماعی» (۱۳۹۵: ۱۵۵-۱۸۵). از قاسمی و نیکویی، با رویکرد تحلیل گفتمان و پسا‌فوکویی به تحلیل نظام طبقه‌بندی اجتماعی در شاهنامه پرداخته و معتقد است نظام شبه‌کاستی اجتماعی در ایران باستان و شاهنامه، موجب توزیع نابرابر قدرت، مالکیت و حیثیت اجتماعی به نفع گروهی خاص و به زیان سایر افراد جامعه می‌شود. این مقاله نیز اشاره‌ای به «استبداد شرقی» و نقش قدرتمند طبقه‌ی اشراف در دوره‌ی کیانی و ساسانی نمی‌کند و تنها، فضای هژمونیک شاهنامه و دیگر منابع باستان را مد نظر قرار می‌دهد.

رضا قلی در کتاب «جامعه‌شناسی ضحاک» (۱۳۹۸) از منظر استبداد شرقی، چهارطبقه‌ی اجتماعی متناسب با جمشید را در پیوند با اوضاع سیاسی اجتماعی عصر فردوسی تحلیل کرده و این طبقه‌بندی را نشانی از آرمان‌های شاعر دانسته است. کاتوزیان نیز که به تقریب، در بیش‌تر آثارش با رویکرد استبداد شرقی به تاریخ ایران نگریسته، در دو اثر «نه‌مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه‌ی اقتصادی» (۱۳۹۷). و «تضاد دولت و ملت، نظریه‌ی تاریخ و سیاست در ایران» (۱۳۸۰)، به شاهنامه و نحوه به قدرت رسیدن شاهان پرداخته؛ به باور وی، شاهان به صرف داشتن فره‌ی ایزدی به قدرت، می‌رسیدند و در صورت بیدادگری پادشاه، آن‌فره، از وی دور می‌شد. کاتوزیان و رضا قلی با توجه به نظریه‌ی استبداد شرقی، شروط دیگری را برای پادشاهی در ایران و شاهنامه ذکر می‌کنند، بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به نفوذ سیاسی و اقتصادی اشراف کیانی، نقش آنان در به شاهی رساندن و برکنار زدن برخی پادشاهان و هم چنین سرمایه‌ی اقتصادی و اجتماعی این طبقه، داشته باشند. در بخش‌های مختلف استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی خاندان رستم، ضمن استناد به نظریات رضا قلی و کاتوزیان در مقاله‌ی حاضر، سخنانشان مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد.

۳. بحث و بررسی

۱.۳ استقلال سیاسی خاندان رستم

۱.۱.۳ شاهنشاهی خاندان رستم و نظارت مستقیم آنان بر امور پادشاهی

رضاقلی و کاتوزیان که با توجه به نظریه استبداد شرقی به تحلیل تاریخ ایران و تفاوت نظام شاهی در غرب و ایران پرداخته‌اند و چنین، تبیین کرده‌اند فردی که در غرب به پادشاهی منصوب می‌شد، می‌بایست از طرف دو نهاد قدرتمند کلیسا و خانواده‌ی شاهی یا اشراف مورد تأیید قرار می‌گرفت، به نظر آنان، تأیید این دو نهاد مستقل، ضمن اینکه روند قرارگرفتن افراد را در مقام پادشاهی تسهیل می‌کرد، موجب می‌شد که محدودیتی از جهت قدرت مطلقه شدن پادشاه نیز ایجاد کند. در حالی که، به باور ایشان، در ایران به علت اینکه طبقات وابسته به دولت بودند، طبقه‌ی اشراف یا هر نهاد و طبقه‌ای، نمی‌توانستند به طور مستقل، در امور مرتبط به پادشاهی مداخله کنند و قدرت چندانی نیز در عزل و نصب پادشاهان نداشتند. (رک. رضاقلی، ۱۳۹۸: ۷۵؛ کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۲۲-۳۰). اما، شواهد و مدارکی که از نهادهای سیاسی طبقاتی دوران اشکانیان و با تأثیر از این دوران، در حماسه‌های سیستان، به دست آمده که نشان می‌دهد اشراف، نقش و نفوذ بالایی در تصمیم‌های مربوط به جانشینی و در مواردی، عزل شاهان داشتند به گونه‌ای که، با گفته‌های کاتوزیان و رضا قلی در مورد جنبه‌ی استبدادی شاهان ایران، در هنگام منصوب شدنشان، مغایرت، دارد.

در سده‌ی یکم پیش از میلاد، در زمان مهرداد اول و هم زمان با گسترش امپراطوری پارت‌ها، قدرت و نفوذ اشراف پارتی نیز افزایش چشمگیر داشت، به طور کلی، دو نهاد از اشراف پارتی، وظیفه‌ی تأیید جانشین پادشاه و یا وظیفه‌ی عزل او را هنگامی که پادشاه، به خودکامگی و خونریزی اقدام می‌کرد و یا اهدافی هم سو با اهداف اشراف و نجبا نداشت، برعهده داشتند؛ نهاد اول، شورای اعیان و اشراف یا همان مجلس مهستان و نهاد دوم، شورای مغان یا روحانیون، بود که با احتمال، دومی از قدرتی کمتری، نسبت به اولی برخوردار بود. از مهم‌ترین اعضای طبقه اعیان و اشراف یا همان مجلس مهستان، خاندان «سورن» بود که علاوه بر نقش مشاور در امور پادشاهی، از امتیاز موروثی تاج‌گذاری بر سر پادشاهان نیز برخوردار بودند، این امتیاز که به ظاهر، از همان زمان اشک اول، به دلیل نقش مهمی که این خاندان در به قدرت‌رساندن امپراطوری اشکانی داشتند به آنان اعطاء شده بود، به عنوان یک رسم موروثی

درمیان خاندانشان باقی ماند. (رک. پورشریعتی، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۸، ۲۶؛ کرتیس، ۱۳۹۳: ۳۸؛ بروسیوس، ۱۳۹۶؛ ۱۳۶ و ۱۴۲؛ دیاکونوف، ۱۳۴۶: ۲۸۵-۲۸۶).

در شاهنامه، زال نیز در موارد بسیار، علاوه بر مقام شاه شدن، خویشکاری شاهنشانی را به عهده دارد، در دوران فرمانروایی نوذر، هنگامی که او به بیداد و گردآوری دینار و درم می‌گراید، موبدان و بزرگان از سام می‌خواهند که خود بر تخت شاهی نشیند و زمام امور را به دست گیرد، سام آنان را از این اندیشه‌ی ناروا برحذر می‌دارد و از آنان می‌خواهد که از اندیشه‌ی نابخردانه‌ی تعویض شاه و تفویض سلطنت به خاندان دیگر دست بدارند، سام، تنها به دادن پندهای حکمیانه‌ای، نسبت به نوذر بسنده می‌کند (رک. به فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۳-۱۶۴). اما در اولین حمله‌ای که افراسیاب به ایران، دارد، نوذر کشته می‌شود و زال برخلاف پدرش، برای مدتی کوتاه، زمام پادشاهی را به دست می‌گیرد، دوباره در داستان کاوس نیز، هنگامی که کاوس عازم مازندران می‌شود، در هنگام ورود زال به ایران، طوس و گودرز با احترام نسبت به تاج پهلوانی او یاد می‌کنند و کاوس نیز به زال و رستم فرمان می‌دهد که در هنگام غیابش از ایران، نظارت بر کار ایران را به عهده گیرند (همان: ۸/۲-۱۱). به باور هانزن، فرمانروایی زال در دوران غیاب کاوس از ایران، ادامه‌ی همان فرایند نقش‌ورزی زال، در مقام پادشاهی، پس از مرگ نوذر بوده است. (رک. هانزن، ۱۳۷۴: ۱۳۹-۱۴۰). آن‌جا هم که در پژوهش‌های علمی و تاریخی، از تاج پهلوانی زال، سخن، در میان، است؛ به احتمال بسیار، اشاره‌ای به مقام تاج برداشتن هفت خاندان پارتی، باید، باشد. پورشریعتی در این باره، می‌گوید: «اعضای این هفت خاندان بزرگ از حق تاج برداشتن برخوردار بوده و اصل و نسبی هم رتبه‌ی خود شاه داشتند. تنها اندازه‌ی تاج آنها کوچکتر از تاج شاه ساسانی بود.» (۱۳۹۷: ۴۸-۴۹).

زال علاوه بر مقام شاه شدن در مواقع حساس تاریخی، قدرت به شاهی رساندن افرادی مانند زوطهماسب و کیقباد را نیز داشته، است. او بعد از مرگ نوذر، طوس و گسته‌م را با بهانه‌ی اینکه از خردمندی کافی و قره‌ی شاهی برخوردار نیستند و سخنان گذشتگان را در مورد علمکردهای پادشاهی به یاد ندارند، مناسب مقام شاهی، نمی‌داند. زال، از پادشاهی گمنام به نام طهماسب نام می‌برد و بدون آنکه توضیح مبسوط‌تری در مورد تبار این خاندان دهد، پسر طهماسب را مناسب حکومت تشخیص می‌دهد (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۶۹-۳۵۹).

حضور زال در زمان انتخاب لهراسپ، شاهد دیگری بر قدرت بالای اشراف سورن پارتی که در شاهنامه در قالب پهلوان سیستانی ظاهر می‌شوند، است. کیخسرو در انجمن متشکل از پهلوانان که یادآور مجلس مهستان است، لهراسپ را به عنوان پادشاه، برمی‌گزیند، تمام ایرانیان

و پهلوانان هم صدا با زال، به این انتخاب کیخسرو اعتراض می‌کنند و زال در مقام نماینده این پهلوانان، لهراسپ را به عنوان فردی از تباری پست که تنها یک اسب به نامش است، معرفی می‌کند که فاقد صلاحیت پادشاهی است. اگرچه زال برای جلوگیری از اختلاف، رای کیخسرو را به عنوان شاه آرمانی، درست، می‌داند، اما نسبت به این انتخاب، رضایت کامل ندارد (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵۹/۴ و ۳۶۹). به قول مختاری: «اگر (زال) به استدلال، کار خسرو را نادرست می‌داند، به دل و به نیروی درون او را می‌پذیرد. اگر به خرد اکتسابی با پهلوانان همراه نیست، به خرد غریزی با خسرو همراه است» (مختاری، ۱۳۹۳: ۲۱۴).

در داستان رستم و اسفندیار نیز دوباره از شاه‌نشانی خاندان رستم سخن به میان می‌آید. یکی از دلایل گشتاسپ برای فرستادن اسفندیار به جنگ با رستم، عدم اطاعت و بندگی خاندان رستم نسبت به خاندان لهراسپ است؛ اما، پاسخی که اسفندیار در ابتدا به گشتاسپ می‌دهد بسیار مهم است، او با یادآوری مقام رستم به عنوان بزرگ‌ترین جهان‌پهلوان و دارنده لقب تاج‌بخش چنین نتیجه می‌گیرد که رستم حق داشته از خدمت به پدر او خودداری کند:

ز گاه منوچهر تا کیقباد / همه شهر ایران بدو بود شاد // همی خواندندش خداوند
رخش / جهانگیر و شیراوژن و تاج‌بخش // نه او در جهان نامداری نوست / بزرگ است و با
عهد کیخسرو است // اگر عهد شاهان نباشد درست / نباید ز گشتاسپ منشور جست
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۰۳/۵).

گفته‌ی اسفندیار بار دیگر تأییدی بر لقب موروثی تاج‌گذاری خاندان تاریخی سورن و به تبع آن خاندان سیستانی رستم است. کشمکش خاندان رستم با کیخسرو، بر سر جانشینی لهراسپ و سکوت طولانی مدت خاندان رستم در پی حوادث پادشاهی لهراسپ و گشتاسپ، به احتمال، یادآور دورانی است که سورن‌ها دست از حمایت شاه اشکانی برداشتند و پس از بروز اختلاف میان سورن‌ها و دودمان سستروک، خانواده‌ی سورن دیگر به حمایت از شاه اشکانی ادامه ندادند (رک. گازرانی، ۱۳۹۶: ۱۳۴-۱۳۵).

۲.۱.۳ وابستگی پادشاهان به ارتش مستقل خاندان رستم

به نظر ویثفوگل، دولت آب‌سالار به عنوان مدیر ساخت و سازهای آب‌سالارانه و ساخت‌وسازهای عظیم، دیگر اجازه نمی‌دهد نیروهای غیر دولتی جامعه مانند ارتش به گروه‌های مستقل تبدیل شوند و آن‌اندازه نیرومند شوند که بتوانند به عنوان سنگ تعادل و

نظارت بر دستگاه دولت عمل کنند (رک. ویتفوگل، ۱۳۹۶: ۸۷). رضاقلی که دیدگاهی مشابه‌ای با ویتفوگل دارد و با رویکرد استبداد شرقی، به تحلیل ساختار طبقاتی جامعه‌ی ضحاک، نگریسته، معتقد است:

هر یک از نیروهای اجتماعی، مثل موبدان، که حذف شود، زمینه‌ی مساعدی برای ظهور ضحاک خواهد بود. حکومت نظامی و تلقی اینکه همه‌ی برانزندی کشور از سپاه ناشی می‌شود. از عواملی است که نیروهای دیگر اجتماعی را نادیده می‌گیرد یا به مرور تخریب می‌کند (رضاقلی، ۱۳۹۸: ۵۰).

رضاقلی با تعمیم داستان ضحاک به دیگر دوره‌های تاریخی ایران، باور دارد که پادشاهان نالایق با تکیه و انحصار ارتش، مضرترین قدرت سیاسی را که متکی بر فرهنگ قبیله‌ای و از اجزای لاینفک تاریخ سیاسی گذشته‌ی ایران بوده است، تشکیل داده‌اند. (رک. همان: ۵۰).

با نگاهی به ساختار سیاسی دوران اشکانیان و حتی برخی از پادشاهان ساسانی، دانسته می‌شود که پراکندگی ارتش و فقدان سپاه نیرومند و متمرکز، باعث وابستگی پادشاهان به ارتش‌های خاندان فئودالی می‌شد، چنانکه خاندان سورن که مورد مشابَهت آن با خاندان رستم از جهات مختلف در این مقاله، مورد بحث قرار گرفت، از قدرت نظامی قابل توجهی برخوردار بود و سربازان خود را از طبقات مختلف جمعیت وابسته به خویش که در قلمروشان ساکن بود، استخدام می‌کرد و وقتی پادشاهی کل کشور نیازمند یاری بود، این نیروها بی‌گمان در خدمت منافعشان قرار می‌گرفت (رک. ولسکی، ۱۳۹۷: ۱۲۸).

از زمان پادشاهی فریدون به دنبال تقسیم جامعه به طبقات و سپس تقسیم جهان به ممالک مختلف، یکی از نتایج طبیعی و موجه پیشرفت مدنیّت، رشد جمعیت و همچنین آشفته‌گی‌های جدید ناشی از اینها این است که دیگر شاه نمی‌تواند در آن واحد هم شاه هم پهلوان باشد، پس در اواخر عمر فریدون وظیفه‌ی نظامی‌گری به پهلوانان سپرده می‌شود و پهلوانانی برجسته چون سام، قارن و... به عرصه می‌آیند (رک. حمیدیان، ۱۳۹۳: ۱۵۲). از سویی، در اوستا و شاهنامه برخی پادشاهان چون جمشید و فریدون از خویشکاری‌های مختلفی مانند موبدی، جنگاوری و پزشکی برخوردارند (رک. آیدنلو، ۱۳۹۸: ۷۰۱). تمرکز همه‌ی این خویشکاری‌های سه‌گانه در یک فرد، در برخی مواقع موجب دسپوتیسم قدرت و خودکامگی پادشاه می‌شد که نمونه‌اش را در جمشید «همم شهریاری همم موبدی» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۵/۱) می‌توان دید؛ اما با ورود خاندان سام در زمان منوچهر و معرفی مختصری که او از مسئولیت جنگاوری و پهلوانی خویش می‌دهد (همان: ۱۶۳/۱)، برخلاف نظر رضاقلی، دیگر نشانی از خودکامگی

پادشاهان به دلیل اتکایشان بر انحصار ارتش نیرومند، دیده نمی‌شود، به طور کلی، خویشکارهای مهم ارتش رستم را که از سویی، وظیفه‌ی تعادل و توازن قدرت را بر عهده داشتند و از جنبه‌ی دیگر، حکومت‌داری فرمانروایان، بدون یاری آنان تداوم پیدا نمی‌کرد، در سه مورد، می‌توان خلاصه کرد.

۱.۲.۱.۳ اول، دفاع از مرزها در هنگام حمله‌ی بیگانگان

بعد از بیداد نوذر و مرگ سام در خلال حکمروانی او زمینه برای حمله‌ی افراسیاب به ایران مساعد می‌شود، چنانکه تنها به یاری زال و رستم است که کشور از افراسیاب پس گرفته می‌شود و زو طهماسب و کیقباد تنها به یاری ایشان، به پادشاهی می‌رسند (همان: ۲۹۴/۱-۲۹۵). در قضیه‌ی جنگ هاماوران نیز هنگامی که کیکاوس به نیرنگ شاه هاماوران بیهوش می‌شود، دشمنان ایران چون اعراب و افراسیاب، از هر سو به ایران می‌تازند و این بار نیز بزرگان و موبدان از زال و رستم طلب یاری می‌کنند و رستم با یاری سپاهیانش یک تنه در برابر هر سه پادشاه می‌ایستد و آنان را بیرون می‌رانند (همان: ۸۶/۲-۹۳). جوانشیر در مورد هجوم بیگانگان به ایران می‌گوید: «در شاهنامه‌ی فردوسی تهی ماندن کشور از شاهان نیست که مشوق هجوم بیگانگان است، بیداد شاهان و تهی بودنشان از پهلوانان است» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۳۰۹).

۲.۲.۱.۳ دوم، یاری رساندن به پادشاهان در هنگام گرفتاری

در داستان کاموس گشانی هنگامی که لشکر طوس و گودرز مورد محاصره‌ی شدید تورانیان در کوه «هماون»، قرار گرفته‌اند، کیخسرو تنها با استمداد از خاندان رستم، می‌تواند یارانش را از این مهلکه نجات دهد، نگرانی کیخسرو پس از آگاهی یافتن از شکست لشکریانش، در نامه‌ای که برای رستم می‌نویسد، مشهود است:

هر آنکس کز ایشان (گودرزبان) به جان رسته‌اند/ به کوه هماون همه خسته‌اند// همه سر نهاده سوی آسمان/ سوی کردگار مکان و زمان// که ایدر بیاید مگر پیلتن/ به نیروی یزدان و فرمان من// امید سپاه و سپهبد به توس/ که روشن روان بادی و تندرست (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۴/۳).

۳.۲.۱.۳ سوم، توان نظامی خاندان رستم، مکانیزمی برای تقابل با خودکامگی پادشاهان

در داستان رستم و سهراب، هنگامی که کیکاوس از رستم می‌خواهد بدون هیچ درنگی به دربار بشتابد و آنان را در رویارویی با سهراب، یاری رساند، تعلل رستم در آمدن به بارگاه، توفان خشم کیکاوس را برمی‌انگیزد چنانکه به طوس دستور می‌دهد که رستم را بگیرد و او را زنده به دار کند (همان: ۱۴۶/۲). رستم علاوه بر واکنش خشن در برابر طوس و یادآوری دلاوری‌های خویش برای نجات کیکاوس در مواقع حساس، با برشمردن تجهیزات و ادوات نظامی که یادآور مهارت و تجهیزات فراوان سوارکاران پارتی است (رک. مالکوم، ۱۳۸۵: ۵۸)، قدرت خویش را هم‌تراز با پادشاهی، نشان می‌دهد، لذا، کیکاوس در دلجویی از او پیشگام می‌شود (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۷/۲). در حوادث پس از کشته شدن سیاوش هم زمانی که خبر کشته شدن او به ایران و نیمروز می‌رسد، رستم که مقصران اصلی کشته شدن سیاوش را نه گرسیوز، بلکه اعمال توطئه‌انگیز سودابه و بی‌اعتنایی‌های کیکاوس، می‌داند، با انبوه سپاهیان رستمش دربار ایران می‌شود و در اولین گام، بدون درنگ، سودابه را از دم تیغ، می‌گذراند و کیکاوس که توان مقابله با او را ندارد، بدون هیچ واکنشی تنها سکوت می‌کند. (همان: ۳۸۳/۳).

۲.۳ استقلال اقتصادی خاندان رستم

۱.۲.۳ اشتغال خاندان رستم به امور مستقل دهقانی و بازرگانی

به باور مارکس، کشورهای شرقی به دلیل شرایط خاص اقلیمی و جغرافیائی، کمبود آب و موضوع انتقال آب به زمین‌های کشاورزی، نیاز به حفر کانال‌ها و سدها و تأسیسات آبیاری داشته‌اند که ایجاد این تأسیسات، فقط از عهده‌ی دولت‌های مرکزی که از مدیریت متمرکز و قوی و امکانات مادی کافی برخوردار بوده‌اند، برمی‌آمده است. نظارت دولت بر شبکه‌های آبرسانی موجب سلطه و در نهایت مالکیت آن بر زمین‌های کشاورزی شد که در نتیجه، طبقه‌ی مستقل و نیرومندی بنام دهقان یا همان مالکان خصوصی بر زمین، شکل نگرفت. (رک. خزاعی و فرهادی، ۱۳۹۵: ۶۸؛ امیرخسروی، ۱۳۹۷: ۱۳۷). براساس نظریه‌ی استبداد شرقی، دامنه‌ی نظارت شدید دولت در مشاغل دیگری مانند بازرگانی، صنعتگری، تجارت و... نیز دیده می‌شد؛ این نظارت مستمر دولت، موجب می‌شد این مشاغل، همواره با محدودیت‌هایی در کسب و کار، مواجه شوند. منتسکو در این باره می‌گوید: «تجارت شغلی است که باید

اشخاص بالسیویه از آن بهره‌مند گردند. در میان کشورهای استبدادی، بی‌نوا تر از همه آن کشوری است که پادشاهش بازرگان باشد» (منتسپیکو، ۱۳۴۹: ۱۵۹).

اما، در شاهنامه، آن‌گاه که اسفندیار، بهمن را در جای‌گاه پیام‌بر نزد رستم می‌فرستد، در راه با زال برخورد می‌کند؛ آن‌گاه که نشان رستم را از او می‌جوید، زال را مردِ دهقان‌نژاد می‌خواند (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱۷/۵). به نظر تفضلی «در گزارشی که در تاریخ سیستان آمده، ابرویز نامی، فرزند رستم، است و لقب شاه سیستان دارد، درحالی که در جای دیگر دهقان خوانده شده است» (تفضلی، ۱۳۸۷: ۵۶).

دهقان‌نژاد نامیدن خاندان زال، اشاره‌ای به طبقه‌ی اجتماعی این خاندان نیز دارد، در دوران پادشاهی جمشید، دهقانان در سومین طبقه از طبقات اجتماعی قرار می‌گیرند که البته، این تقسیم‌بندی به تقسیم کار اجتماعی مربوط است تا جایگاه اجتماعی افراد (رک. جوانشیر، ۱۳۸۰: ۲۲۶). به هر حال، فردوسی در این تقسیم‌بندی، طبقه کشاورز را ارج می‌نهد؛ زیرا که از آزادمردان، تشکیل شده است. کسانی که خود می‌کارند، خود می‌خورند، سرزنش از کسی نمی‌شنوند، زیر فرمان کسی نبوده‌اند، پیغاره نمی‌شنوند و آبادی گیتی به آن‌هاست (رک. همان: ۲۲۶). اما از دلایلی که می‌توان دل‌بستگی عمیق فردوسی را به خاندان رستم دریافت، دهقان بودن خود فردوسی است که همین مسئله در شاهنامه منعکس شده است. شاعر که خود، از طبقه‌ی دهقان بوده، جز ملک‌هایی در ده باژ، خانه و باغی هم در شهر توس داشت و این تأییدی است بر اینکه او یک کشاورز ساده نبود (رک. خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۴۵). نکته‌ای که حائز اهمیت است، این است که دهقانان تنها طبقه از مالکان خصوصی بودند که سده‌ها پس از سقوط ساسانیان پابرجا ماندند. حق، با تفضلی، است که می‌گوید:

اداره‌ی امور محلی، از وظایف موروثی دهقانان بود و روستاییان ناگزیر بودند که از آنان فرمان برند، ولی املاک ایشان می‌بایست از املاک نجبای زمین‌دار کوچکتر بوده باشد. آنان نماینده‌ی حکومت در میان روستاییان بودند و وظیفه‌ی مهم آنان گردآوری مالیات بود (تفضلی، ۱۳۸۷: ۵۲).

به باور اردستانی، دهقان‌نژاد بودن زال، پیوند او را با فردوسی و ابومنصور دهقان‌نژاد، مؤلف شاهنامه‌ی ابومنصوری (فردوسی او را دهقان‌نژاد می‌خواند) می‌رساند و همین استقلال دهقان‌زادگی خاندان رستم است که سبب پیوند و شیفتگی بیش‌تر فردوسی به خاندان زال در شاهنامه و ابومنصور می‌شود (رک. اردستانی، ۱۳۹۹: ۱۸۲). با توجه به ارجاعات تاریخی در دوران اشکانیان و ساسانیان، فعالیت بازرگانی نیز منحصر به طبقه‌ی پادشاهان و کارگزاران او

نبوده است، در دوران اشکانیان، نجبا یا طبقه‌ی آزادگان که شامل شاهان محلی، نجباء، دیوانیان بلندپایه و خانواده‌های ایشان می‌شده هم علاوه بر کشاورزی، مهم‌ترین و پُرسودترین فعالیتشان، بازرگانی بوده است. (رک. بهار، ۱۳۹۵: ۸۹).

بازتاب این فعالیت بازرگانی دوران‌های اشکانی و ساسانی، در بخش حماسی شاهنامه در مورد خاندان رستم، دیده می‌شود، در ذیل روایات فرعی دو داستان منوچهر و کیخسرو، خاندان رستم از عمل بازرگانی برای فریب دشمن استفاده می‌کنند که نشان از آشنایی این خاندان با فعالیت بازرگانی دارد، در ماجرای رفتن رستم به کوه سپند، زال به رستم برای گرفتن انتقام نریمان، جد رستم، سفارش می‌کند که بارش را از نمک پُر کند تا دشمن گمان نبرد رستم قصد حمله به ایشان را دارد (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۷۸/۲). وارد شدن رستم در هیئت یک بازرگان به سپند کوه، نشان می‌دهد که این عمل منحصر به پادشاهان نبوده است و افراد از طبقات مختلف به بازرگانی می‌پرداخته‌اند، در داستان بیژن و منیژه، هم، این نکته‌ی مهم، با جزئیات بیشتری بیان می‌شود. بعد از ماجراجویی بیژن و اسیر شدن او در چاه افراسیاب، رستم به درخواست کیخسرو، دوباره در لباس بازرگانان، رهسپار توران می‌شود و بیژن را، از چاه دشمن، می‌رهاند (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶۸/۳). چنانکه پیش‌تر در بخش تاریخی اشکانیان آمد، پادشاهان در بیشتر مواقع تنها وظیفه‌ی امنیت راه و جاده را برعهده داشتند و خودشان به شغل بازرگانی نمی‌پرداختند. در داستان بیژن و منیژه نیز زمانی که رستم با سرمایه‌ی خود به توران زمین، می‌رود، وانمود می‌کند که نگران ثروت و درایی‌اش، است، تا از دستبرد دزدان در امان بماند و پیران در مقام وزیر افراسیاب، امنیت لازم را برای فعالیت اقتصادی او فراهم آورد (رک. سهامی، ۱۳۹۸: ۸۴). در شاهنامه، به روشنی، به این نکته، اشاره، شده، است:

بدو گفت رستم ترا کهترم/ به شهر تو کرد ایزد آبشخووم// به بازارگانی از ایران به تور/
بیمودم این راه دشخوار و دور// فروشنده‌ام، هم خریدار نیز/ چه دارم، چه خرم ز هرگونه
چیز// به مهر تو دادم روان را نوید/ کنون چیره شد بر دلم بر امید// اگر پهلوان گیردم زیر
بر/ خرم چارپای و فروشم گهر// هم از داد تو کس نیازاردم/ هم از ابر مه‌رت گهر باردم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۷۰/۳).

اسفندیار نیز که تمامی کارهای رستم را، برای به دست‌آوردن مقام پهلوانی دینی، انجام می‌دهد از همان فریب رستم که رفتن به لباس بازرگانان، است، برای وارد شدن به رویین‌دژ و نجات خواهرانش، بهره می‌برد. هم‌چنین، او نیز بعد از وارد شدن به دژ و دیدار با پادشاه، از او می‌خواهد که تمهیدات لازم را برای فعالیت بازرگانی‌اش، فراهم آورد. پادشاه نیز،

هم چون پیران، در داستان بیژن و منیژه، متعهد می‌شود که امنیت کافی را برای کسب و کار او فراهم آورد و حتی روابط اقتصادی‌اش را در چین و ماچین گسترش دهد (رک. همان: ۲۶۰/۵). این، حکایت‌ها، جز روساخت‌های داستانی و روایتی، از مرامی مهم، در جهان بازرگانی میان خاندان رستم و کشور همسایه، پرده، برمی‌دارد؛ چنان که به نظر برخی از پژوهندگان، استفاده از استراتژی بازرگانی در داستان اسفندیار و ارجاسپ، نشان دهنده آن است که میان دو سرزمین ایران و توران از قدیم رابطه‌ی بازرگانی و مراودت اقتصادی وجود داشته است (رک. سهامی، ۱۳۹۸: ۸۵).

۲.۲.۳ تراکم ثروت خاندان رستم و عدم وابستگی کامل به خزانه‌ی مرکزی

به نظر کاتوزیان، مالکیت انحصاری دولت بر زمین و همچنین وابستگی تام و تمام مشاغلی مانند بازرگانی و تجارت به دولت، موجب شده، سرمایه‌ی ناشی از دهقانی و بازرگانی به دولت اختصاص یابد. به همین دلیل، دولت در جوامعی مانند ایران نه تنها کانون قدرت، بلکه کانون ثروت نیز به شمار می‌آید (رک. کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۱۴).

در شاهنامه منشأ درآمد و ثروت خاندان رستم تنها از امور دهقانی و بازرگانی نیست، گنج‌بخشی‌های پادشاهانی مانند منوچهر، کیکاوس، کیخسرو به خاندان رستم هم نشان از وابستگی مالی و اقتصادی این خاندان به پادشاهان ندارد، چرا که این گنج‌بخشی‌ها، تنها به پاس قدرانی از خدمات خاندان رستم برای یاری رساندن به پادشاهان در مواقع بحرانی بوده‌است. برخی از پژوهندگان، به این نوع گنج‌بخشی‌ها، به دید نوعی باج‌خواهی محترمانه، نگریسته‌اند: «گنج بخشی از مجموعه‌ی بن‌مایه‌های پادشاهی و پهلوانی است، بن‌مایه‌هایی که هدف از آن‌ها مشروعیت بخشی به یک پهلوان یا پادشاه است» (گازرانی، ۱۳۹۶: ۹۱).

اما، از نشانه‌های استقلال اقتصادی و تمکن مالی خاندان رستم، خراج‌ندادن به حکومت مرکزی است. از زمان پادشاهی منوچهر تا کیخسرو هر گاه که فرماندهی مناطق مستقل، به این خاندان واگذار و تمدید شد، هیچ‌گاه سخن از خراج‌گزاری این خاندان نیست. خاندان رستم، در دوران پادشاهی لهراسب و گشتاسب نیز ضمن اینکه انواع خدماتشان، اعم از یاری رساندن در جنگ‌ها و ترویج آیین بهی را از این پادشاهان دریغ کردند، هیچ‌گونه باج و خراجی به این پادشاهان نپرداختند (رک. اسلامی ندوشن، ۱۳۹۸: ۲۰). چنانکه گشتاسب به عنوان پادشاهی آزمند، یکی از دلایل ناخرسندی‌اش را از خاندان رستم، غرور ناشی از انباشتن خواسته و گنج فراوان این خاندان می‌داند (رک. همان: ۶۲).

یکی از پرسش‌های اصلی در مورد منابع ثروت خاندان رستم این است که آنان، علاوه بر درآمد حاصل از دهقانی و بازرگانی، از کدام آبشخورهای مالی برخوردار، بودند که ثرویشان، موجب عدم وابستگی به پادشاهان مرکزی می‌شد؟ با تأمل در اقدامات خاندان رستم در جنگ‌ها و فرمانروایی آن‌ها بر ایالت مستقل، می‌توان دو منبع مالی عظیم را شناسایی کرد:

۱.۲.۲.۳ ثروت حاصل از غنایم جنگی در فتوحات رستم

الف) در جنگ هفت‌گردان که از حوادث دوران پادشاهی کاووس شاه است، پهلوانان بزرگی مانند رستم، گودرز، گرگین و ... جشنگاه باشکوهی را در ریوند خراسان برپا می‌کنند. در این جنگ که بدون اطلاع و دستور کاوس و فقط میان هفت تن از پهلوانان بزرگ ایران با لشکریان افراسیاب، رخ می‌دهد، بعد از شکست سختی که به سپاه افراسیاب وارد شد و آنان مجبور به فرار شدند، غنایم بسیاری برای ایرانیان برجای ماند (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۴/۲-۱۱۵).

ب) در داستان رستم با خاقان چین که در ادامه‌ی ماجرای کین‌خواهی کیخسرو از افراسیاب، آمده است، پس از جنگ طولانی میان ایرانیان و تورانیان که منجر به اسیرشدن خاقان چین و گریختن لشکریانش شد، رستم در این جنگ به چنان‌غنایمی دست می‌یابد که به گفته فردوسی، اگر تیری چهار پر را سواری از این سوی غنائم رها کند، بدان سو نرسد (رک. همان: ۲۴۴/۳). به نظر برخی از پژوهش‌گران: «فردوسی در این جنگ شکل جدیدی از فردیت رستم را ترسیم می‌کند که دارای کارکرد و فعل ارزشمند و منشأ خیر مشترک سیاسی برای ایرانیان است» (سهامی، ۱۳۹۸: ۱۰۴).

۲.۲.۲.۳ خراج‌گزاری ایالت‌های تحت قلمرو خاندان رستم

در بخش فرمانروایی خاندان رستم بر ایالت‌های مستقل، گفته شد که ایالت‌های مختلف مانند زابل و کابل تحت قلمرو خاندان رستم بودند. از زمان فرمانروایی مهراب بر کابل، سخن از خراج‌گزاری این منطقه به سام پهلوان، در میان، است (رک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۲/۱).

در داستان رستم و شغاد نیز اصلی‌ترین دلیل کشته شدن رستم، به دست شغاد، گرفتن باج و خراج از پادشاه کابل، بوده، است. شاه کابل که باج‌گزار رستم بود؛ پس از آنکه رستم را به دامادی برگزید، متوقع بود که رستم باج و خراج کابل را ببخشد؛ اما برخلاف تصور او باج‌گیران رستم، مالیات کابل را تمام و کمال را ستاندند و شغاد را به خون برادر تشنه ساختند:

چنان بد که هر سال یک چرم گاو/ ز کابل همی خواستی باژ و ساو// دراندیشه مهتر کابلی/ چنان بد کزو رستم زابلی// نگیرد ز کار درم نیز یاد/ ازان پس که داماد او شد شغاد// چو هنگام باژ آمد آن بستند/ همه کابلستان بهم بر زدند// دژم شد ز کار برادر شغاد/ نکرد آن سخن پیش کس نیز یاد// چنین گفت با شاه کابل نهان/ که من سیر گشتم ز کار جهان// برادر که او را ز من شرم نیست/ مرا سوی او راه و آزم نیست (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۴۴/۵).

۴. نتیجه گیری

با توجه به طرح نظریه‌ی استقلال سیاسی و اقتصادی خاندان رستم و ترسیم دلیل‌هایی، بر این نظریه، در این مقاله، می‌توان ریشه‌های نظریه‌ی «استبداد شرقی» را این گونه مورد نقد قرار داد:

۱. برخلاف نظر کاتوزیان، در مقاله‌های یادشده، قدرت شاه‌نشانی زال و تاج‌بخشی رستم، به احتمال بسیار، بازتاب نوعی دموکراتیسم دودمانی در انتخاب پادشاهان در برهه‌ای از تاریخ اشکانیان و سلسله‌ی ساسانیان است، براساس این نوع گزینش، پادشاهان براساس انتخاب طبیعی و به طور مستقیم، توسط انجمن بزرگان و اشراف انتخاب، می‌شدند؛ چنانکه پادشاهان به بیدادگری روی می‌آوردند یا اهدافی هم سو با اشراف نداشتند، به راحتی برکنار می‌شدند،

۲. قدرت پادشاهان کیانی با تکیه بر ارتش مستقل و نیرومند نبوده است و با توجه به اینکه خاندان رستم بر ایالت‌های مستقلی مانند سیستان، کابل و هند فرمانروایی، داشته‌اند؛ همانند خاندان سورن، سربازان خود را از طبقات مختلف جمعیت وابسته به خویش که در قلمروشان ساکن بودند، استخدام می‌کردند. این امر از یک‌سو، وابستگی پادشاه را به ارتش مستقل محلی بیش‌تر می‌کرد، از سوی دیگر، از خودکامگی و دسپوتیسم او در برابر اشراف می‌کاست،

۳. با نشانه‌شناسی خویشکاری خاندان رستم، می‌توان از آشنایی این خاندان با دو نهاد، امور مستقل و مهم دهقانی و بازرگانی خبر داد، با توجه به اینکه دهقانان از تیولداران یا همان طبقه‌ی زمین‌دار بودند به طور تدریجی، تبدیل به یکی از طبقات مستقل، شدند که وظایف مهمی چون گردآوری مالیات به آنان سپرده می‌شد. این شغل در کنار درآمد حاصل از بازرگانی به این طبقه، قدرت استقلال اقتصادی بالایی در برابر قدرت مرکزی داده بود،

۴. برخلاف نظریه‌ی استبداد شرقی که معتقد است دولت در جوامع شرقی علاوه بر قدرت اجرایی بالا، کانون ثروت هم به شمار می‌آمد، ثروت حاصل از غنایم جنگی در فتوحات خاندان رستم و خراجگزاری ایالت‌های تحت قلمرو آنان، حاکی از آبشخورهای مالی فراوان

۳۴۴ کهن‌نامه/دب پارسی، سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

این‌خاندان، در قالب طبقه‌ی اشراف بوده، است؛ این مسئله در ماجرای لشکرکشی بهمن به سیستان و غنایم فراوانی که از آن منطقه به دست می‌آورد، قابل ملاحظه است.

کتاب‌نامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۸). نامه‌ی خسروان، تهران: سخن.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا (۱۳۹۹). روزگار نخست، تهران: نگاه معاصر.
- اسلامی ندوشن، محمد (۱۳۹۸). داستان داستان‌ها، تهران: سهامی انتشار.
- امیرخسروی، بابک (۱۳۹۷). دولت در ایران، تهران: اختران.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۶). ایرانیان باستان، ترجمه‌ی مانی صالحی علامه، تهران: ثالث.
- بویس، مری (۱۳۶۹). «گوسان‌های پارسی و سنت‌های خنیاگری در ایران»، مجله چیهستا، ترجمه‌ی مهری شرفی، سال اول، شماره ۶۶ و ۶۷، اسفند، صص ۷۵۶-۷۸۰.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۵). از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: چشمه.
- بیوار، ا.د.ه. (۱۳۸۹). «تاریخ سیاسی ایران در دوره‌ی اشکانیان» تاریخ ایران؛ از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه‌ی حسن انوشه، جلد سوم، قسمت اول، تهران: امیرکبیر.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۷). زوال و فروپاشی ساسانیان، ترجمه‌ی خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۷). جامعه‌ی ساسانی، ترجمه‌ی شیرین مختاری و مهدی باقی، تهران: نی.
- جوانشیر، ف.م. (۱۳۸۰). حماسه‌ی داد، تهران: جامی.
- حصوری، علی (۱۳۸۸). سرنوشت یک شمن از ضحاک به اودن، تهران: چشمه.
- حیدری‌نیا، صادق (۱۳۸۶). شهریار ایرانی، تهران: موسسه‌ی تحقیقات و علوم انسانی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۳). درآمدی براندیشه و هنر فردوسی، تهران: ناهید.
- خالقی مطلق، جلال و دیگران (۱۳۹۰). فردوسی و شاهنامه سرایی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
- خزاعی و فرهادی، علی و محمد (۱۳۹۴). «نقد نظریه‌ی مارکسیستی استبداد شرقی در چشم‌انداز تاریخ ایران»، مجله‌ی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال سوم، شماره ۴۳، پاییز، صص ۶۵-۹۰.
- دیاکونوف، میخائیلوویچ (۱۳۹۳). تاریخ ایران باستان، ترجمه‌ی روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲). تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین، تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی.
- رضاقلی، علی (۱۳۹۸). جامعه‌شناسی خودکامگی، تهران: نی.

استقلال سیاسی و اقتصادی خاندان ... (علی محمدی و سید ارسلان بهاری) ۳۴۵

- سرکاراتی، بهمن (۱۳۹۸). سایه‌های شکار شده، تهران: طهوری.
- سهامی، علی (۱۳۹۸). دیپلماسی در شاهنامه، تهران: فصل پنجم.
- شاملو، احمد (۱۳۶۹). «حقیقت چقدر آسیب پذیر است»، مجله‌ی آدینه، شماره ۴۷، صص ۶-۱۱.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۹۶). میراث باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاه‌نامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، هشت دفتر، تهران: انتشارات مرکز دایره‌ی المعارف بزرگ اسلامی.
- قاسمی، علیرضا، علیرضا نیکویی و رضا چراغی (۱۳۹۶). «تحلیل گفتمان طبقه بندی اجتماعی در شاهنامه»، فصلنامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، شماره ۴، بهار، صص ۱۵۵-۱۸۵.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۷). «نُه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، تهران: مرکز. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۰). تضاد دولت و ملت، تهران: نی.
- کالج، مالکوم (۱۳۸۵). تاریخ اشکانیان، ترجمه‌ی مصطفی‌علیزاده، تهران: هیرمند.
- کرتیس، وستا سرخوش (۱۳۹۳). پارتیان، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: مرکز.
- گازرانی، ساقی (۱۳۹۶). روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی، ترجمه‌ی سیما مطلبی، تهران: مرکز.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۴). شهریار، ترجمه‌ی داریوش آشوری، تهران: پرواز.
- محمدی، علی (۱۳۹۶). «تحلیل تقابل طاووس و مار در داستان رستم و اسفندیار»، مجله‌ی کهن نامه‌ی ادب پارسی، شماره ۱، بهار، صص ۲۵-۴۷.
- مختاری، محمد (۱۳۹۳). اسطوره‌ی زال، تهران: توس.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۵). تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، تهران: دنیای کتاب.
- متسیکو (۱۳۴۹). روح القوانین، ترجمه‌ی علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر.
- ولسکی، یوزف (۱۳۹۳). شاهنشاهی اشکانی، ترجمه‌ی مرتضی‌ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- ویتفوجل، کارل آوگوست (۱۳۹۶). استبداد شرقی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- هانزن، کورت هاینریش (۱۳۸۴). شاهنامه فردوسی؛ ساختار و قالب، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران: فرزانه روز.